

## مدخلی بر تاریخ معاصر ایران سخنرانی حجت‌الاسلام رسول جعفریان

سراغاز دوره جدید سخنرانیهای تاریخ معاصر ایران مقارن بود با سخنرانی حجت‌الاسلام رسول جعفریان درباره «مدخلی بر تاریخ معاصر ایران» که حاوی دیدگاه تازه و تعریفهای جدیدی از آغاز تاریخ معاصر بود. با توجه به طرح مباحث جدید و جدی در این سخنرانی و میزگرد آن، که با حضور آقایان دکتر عبدالحسین نوایی، دکتر سهراب یزدانی و حجت‌الاسلام رسول جعفریان و به مدیریت دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد برگزار شد، گزیده متن سخنرانی و پرسش و پاسخیهای میزگرد به نظر خوانندگان می‌رسد.

درباره مبدأ تاریخ معاصر مباحثی شنیده‌اید. امروز کوشش بنده این است که حرفی غیر معمول و نامأنوس مطرح کنم. مقصود من از طرح این سخنان ایجاد یک پیوند بین تاریخ صفویه و قاجاریه است. تا به حال عمده مطالب در زمینه مبدأ تاریخ معاصر ایران از قاجار فراتر نمی‌رفته. عده‌ای، مقدمات را مبدأ تاریخ معاصر گرفته‌اند و عده‌ای نتایج را. به نظر بنده ما غفلت بزرگی کرده‌ایم و آن نادیده گرفتن دوره صفویه است که به معنای حذف یک دوره مهم تاریخی به لحاظ مشارکت آن در هویت فرهنگی فعلی ماست. کلمه «معاصر» به معنای «هم دوره» برای ما مفهوم است، ولی به لحاظ تطبیق، نسبی است؛ یعنی نسبت به صد سال قبل، نسبت به دویست سال قبل، نسبت به عصر اتم یا نسبت به عصر پهلوی. مهم این است که معیاری داشته باشیم و بدانیم این معیار در کدام بخش حضور دارد و ارتباط آن با ما چه مقدار است. یک مشکل عمده این است که اصطلاحات عصر جدید همه بر پایه فلسفه‌های جدید شکل گرفته است و ما هم درگیر اینها هستیم و زبان ما این اصطلاحات و مفاهیم را شامل می‌شود. و ارتباط با این مفاهیم با خواندن کتاب و ارتباطها و کارهای روزانه تقویت می‌شود. در نتیجه، خارج شدن از چارچوب این مفاهیم برای ما دشوار به نظر می‌رسد. مثلاً همین کلمه «معاصر» با کلمه «نو» و «مدرن» مخلوط شده و گاهی حتی مترادف فرض شده، و بر این اساس وقتی می‌گوییم «تاریخ

معاصر» مقصود تاریخ «نو» و «جدید» است؛ یعنی بلافاصله برمی‌گردیم به اصطلاح «کهنه» و «نو». با دقت کمی آشکار می‌شود که مفاهیم «کهنه» و «نو» برگرفته از اندیشه ترقی و تکامل است که مبتنی بر فلسفه جدید اروپایی است.

این واژه‌ها مجموعاً مختص فلسفه جدید است و در فلسفه‌های گذشته این مفاهیم به چنین شکلی تعریف نمی‌شده است. می‌بینیم که نفی دوره‌های گذشته عملاً با کلمه «معاصر» و «مدرن» به وضوح پیوند خورده. توجه دارید که تاریخ معاصر یعنی تاریخی که متعلق به ماست و ما روی آن کار می‌کنیم تا زندگیمان را بیاموزیم و در واقع هویت فعلی خودمان را بشناسیم. پس ما براساس فلسفه‌های جدید، دوره‌ای را در تاریخ ایران به عنوان «تاریخ کهنه» تصور می‌کنیم و دوره‌ای را به عنوان «تاریخ نو». گاهی آدمها خیال می‌کنند که در این «دوره نو» آدمها هم نو شده‌اند و خصیصه‌های انسانی و تفکرات و اندیشه‌ها، در ادامه صنعت و تکنیک، همه متحول و نو شده‌اند. اصطلاح «معاصر» که تا اندازه زیادی تحت تأثیر واژه «مدرن» است در برابر «کهنه» قرار می‌گیرد. با این فرض، ما تاریخ معاصر را از یک دوره‌ای می‌گیریم که زندگی ما نو شده بر آن مبنایی که عرض کردم ما در واقع پشت پا می‌زنیم به دوره‌ای که عملاً تصور می‌کنیم دوره گذشته است - چون عصرش منقضی و سپری شده و از بین رفته است.

یک معنای معقول‌تری هم برای «معاصر» می‌توان تصور کرد و آن این است که ما تاریخی را «معاصر» بنامیم که به نحوی متعلق به ماست و در آن مشارکت داریم. ما دوره ساسانی را معاصر نمی‌دانیم زیرا آن تاریخ ارتباط عینی و عملی محسوس و قابل توجهی با زندگی ما ندارد. ولی احتمالاً از تاریخ اسلام به این طرف حضورش در زندگی ما قاطع‌تر است و هر چه جلو بیایم مشارکت ما در آن بیشتر است و ما با آن احساس انس و الفت بیشتری می‌کنیم؛ احساس می‌کنیم خودمان را در آن تاریخ بازشناسی کرده و هویت دینی خودمان را ارزیابی می‌کنیم. اگر معیار معاصر بودن این باشد که ما دوره‌ای را معاصر تلقی کنیم که زندگی خودمان را در آن منعکس ببینیم، نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مان را در آن منعکس ببینیم، به نظر می‌آید که معنای قابل قبول‌تری بتوان برای واژه معاصر فرض کرد.

حال این سوال پیش می‌آید که ما زندگی خودمان را در کدام بخش تاریخ بیشتر منعکس می‌بینیم و تا چه مقدار خودمان را در آن شریک می‌بینیم؟ اگر معاصر بودن را به معنای تناسب و مشارکت و درک هویت کنونی‌مان و معاصر بودن با وضعیت فعلی بپذیریم، آیا با دوره ساسانی معاصریم یا دوره اسلامی تا سقوط عباسیها؟ با دوره ایلخانیها یا صفویه؟ در این نگاه، ریشه‌های فرهنگی و نظام اجتماعی ما تا آنجایی که مربوط به خودمان است و مخلوق ذهن یک مسلمان ایرانی است و تا آنجایی که

تجربه‌های شخصی ماست مدنظر قرار می‌گیرد. این تا کجای تاریخ است؟ اگر شما به شهرهای جنوب شرقی کشور بروید می‌بینید اخلاق و سنن و رسوم با شما کمتر سنخیت دارد و بیشتر با کشورهای همسایه سازگار است تا ایران؛ اگر به شهری بروید که احساس کنید تمام سنی که در شهر شما بوده اینجا هم هست احساس غربت نمی‌کنید. منظور من همین است که ما نسبت به گذشته خودمان نباید صفویه را کهنه فرض کنیم. مبدأ تاریخ معاصر ما ابتدای دوره صفویه است، یعنی دوره‌ای که متأسفانه شناخت مفصلی هم از آن نداریم و قاعده این است که از این دوره یک شناخت وسیع، همه‌جانبه و عمیق داشته باشیم.

بحث را از زاویه دیگر دنبال می‌کنیم: بنده عرضم این است، با آن تعریفی که از «کهنه» و «نو»، «مدرن» و «غیرمدرن» تصور می‌شود اگر تاریخ معاصر را تاریخ تجددگرایی خودمان بدانیم عملاً یک کار ضد ملی می‌کنیم. به عبارت دیگر، زمانی را که هویت خودمان را از دست دادیم و تسلیم مطامع دیگران شدیم و روزی را که حکومت شیفته محیط و تمدن دیگری شد، دقیقاً ما آن را مبدأ تاریخ معاصر به حساب می‌آوریم. این نگاه کسانی است که «معاصر بودن» را با تجدد یکی می‌دانند و می‌خواهند از گذشته جدا شوند و هویت پیشین خود را از دست بدهند و تسلیم شرایط جدید شوند. «دنیا عوض شده»، کجای دنیا عوض شده؟ اروپا عوض شد، ما هم وارد تاریخ جهانی شدیم و وارد یک تمدن جهانی شدیم. ولی واقع ما پشت پا به سوابق فرهنگی خودمان می‌زنیم که نباید آنها را دور بریزیم و به عنوان «کهنه» بودن کنار بگذاریم. نباید فریب کسانی را بخوریم که تاریخ گذشته ما را خرافات می‌دانند و از درباری صحبت می‌کنند که اساس آن بر تنجیم بوده است و در آن هیچ تفکر، فلسفه، عرفان، تمدن و حتی مدرسه‌ای نبوده است؛ یعنی همه را بگذاریم کنار. این کار اساساً ضد ملی است.

هویت امروز ما از دوره قاجار نیست. هویت و ریشه‌ای که مبانی این جامعه بر آن استوار است، عبارتست از یک سری مفاهیم و قوانین و تعابیری که در اصول دینی ریشه دارد، و یک سری تجربه عملی که قابل ایراد و رشد است. ما از آن دوره غافل می‌شویم و تاریخ معاصری را نشان می‌دهیم که هیچ ربطی به آن مبانی و مفاهیم ندارد. الان فرزندان ما خیال می‌کنند در گذشته مردم از گرسنگی می‌مردند و هیچ شعور و تفکری نداشتند. و همه این چیزها را با اصطلاحات برگرفته از تفکرات مدرن به خورد جماعت داده‌ایم.

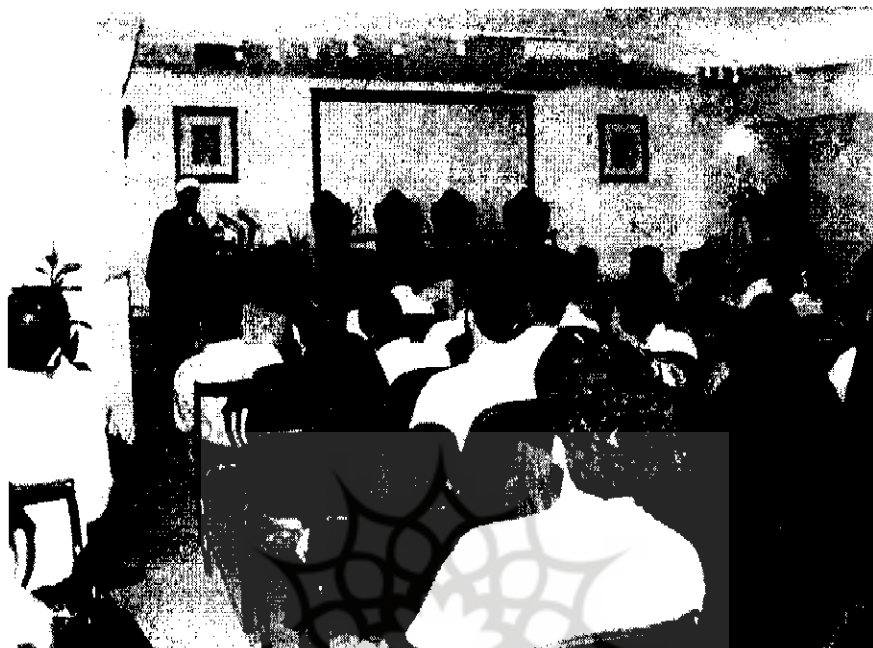
کسانی که مبدأ تاریخ معاصر را مشخص کرده‌اند و آن را از قاجاریه به بعد می‌دانند، بلافاصله شکستهای ایران را در جنگهای ایران و روس به رخ ما می‌کشند و می‌گویند از اینجا «تجدد» شروع می‌شود. مبنای این حرفها بی‌اعتمادی به فرهنگ ملی و اسلامی ماست. مرحوم حمید عنایت تعابیری دارند که مضمون آن این است که ما قبل از

جنگهای ایران و روس به خودمان اعتماد سنتی داشتیم؛ در این جنگها این اعتماد را از دست دادیم. راه حل این بود که نظام ارتش را اصلاح کنیم و بعد هم آموزش را. در مرحله دوم و در دوره مشروطه به دستاوردهای سیاسی غرب اعتماد پیدا کردیم و نسبت به خودمان بی اعتماد شدیم. در مرحله سوم یک نوع اعتماد به ملیت پیدا کردیم. رژیم پهلوی روی این نظریه سرمایه‌گذاری می‌کرد و ظاهراً یک نوع مواجهه با غرب را به عنوان نوعی اندیشه ناسیونالیستی مطرح کرد. در مرحله چهارم که انقلاب اسلامی بود یک نوع اعتماد به بنیادهای دینی پیدا کردیم، یعنی از حرکت‌های ناسیونالیستی و باستان‌گرایی فاصله گرفتیم و آمدیم سراغ همان هویت اصیل، یعنی چیزهایی که روزهای اول به آن بی اعتماد شده بودیم. این چهار مرحله را من به این تعبیر عرض کردم: یک نوع اعتماد سنتی، بی‌اعتمادی، اعتماد به مبانی ناسیونالیستی، و بعد هم متکی شدن به خودآگاهی مذهبی و بنیادهای دینی؛ و انقلاب اسلامی نشان داد که آن هویت هنوز پابرجاست. کسانی که فکر می‌کنند اینها از بین رفته و تاریخ ما تغییر پیدا کرده اشتباه می‌کنند. به عبارت دیگر، ما باید تاریخ معاصر را از اول صفویه ببینیم. امروزه و پس از انقلاب اسلامی عملاً یک حکومت مذهبی احیا شد که البته، به اعتقاد ما، خیلی مذهبی‌تر از دولت صفوی است و در آن دورکن مهم قدرت دینی و سیاسی با هم ترکیب شده و مرجعیت مذهبی حیات جدیدی پیدا کرده است. به عنوان نمونه، دقیقاً همین نماز جمعه در دوره صفویه برگزار می‌شد و در آن دوره مقالات زیادی درباره‌اش نوشته‌اند که پس از انقلاب دوباره احیا شد. و همینطور است بحث ولایت فقیه و قدرت دینی که یکی از اصول انقلاب است. با این روند احیا معلوم شد که زیرسازهای فرهنگی ما همان چیزهایی است که در آن دوره شکل گرفته است و ما این وسط گرفتار یک غفلت و بی‌اعتمادی بودیم و گوش به حرفهایی دادیم که می‌گفتند تاریخ ما قبل از این دوره تاریخ خرافات و تنجیم بوده است. اتفاقاً تجدد پوسته‌ای ظاهری بود که از دوره قاجار به بعد تاریخ ما را مستور کرد و خیلی زود هم شکست. در این دوره در پس حجاب تجدد هویت ما سالم ماند؛ و این هویت، همان است که از صفویه به ارث بردیم البته با تجربیات جدیدتر و با اصلاحاتی که در آن صورت دادیم. به عقیده من ملی‌گراها و مذهب‌یون در این موضع اشتراک نظر دارند. چون، در نهایت، هر دو معتقدند که باید روی پای خودمان بایستیم. طبق این نگاه، اگر اصولی به تاریخ بنگریم شروع تاریخ معاصر ما از صفویه است. شاه اسماعیل و قزلباشها و دیگرانی زحمت کشیدند و علی‌رغم اشکالاتی که داشتند باعث شدند ایران نوین شکل بگیرد. ما اصطلاح «ایران نوین» را آنجا بکار می‌بریم. من به اشکالاتی که آنجا هم بوده توجه دارم و بر این امر واقفم که بنیاد حکومت صفوی هم روی نژادهایی می‌گردد که خیلی ایرانی نیست. اما این هم پاسخ دارد، زیرا

تعریف خاصی برای ایرانی به عنوان نژاد نمی‌شود کرد. همه اقوام و گروههایی که در این حوزه جغرافیایی می‌زیسته‌اند در شکل دادن تاریخ ایران سهم دارند. یکی از استادان فرموده‌اند: «بنده تاریخ معاصر را از همان قاجار می‌دانم که مقارن با تاریخ انقلاب کبیر فرانسه است و هر دو مشترکند در ایجاد طبقه بورژوا». این تعاریف اصلاً ملی نیستند. نه اینکه ما از دنیا جدااییم؛ من ایران را از صفحه عالم جدا نمی‌کنم، ولی اندیشه اصولی را این می‌دانم که براساس هویت دینی مان بیندیشیم. آن چیزی که مردم به آن رسیدند و مجدداً احیاء کردند پوسته ظاهری تجدد بود یا دین، که در اعماق وجودی این سرزمین ریشه دارد؟ کسانی که دوره را صفوی به عنوان یک دوره سیاه و غیرقابل استفاده برای ما مطرح کردند، تقریباً حمل بر صحت در مورد عمل آنها این است که بگوئیم اطلاعی نداشتند. یعنی آنها نه فلسفه آن دوره را می‌شناختند و نه علم آن دوره را و نه توجه داشتند به جنبه‌های تمدنی آن دوره و اگر بنا باشد که به هر چیزی که نسبت به آن معرفت عمیقی نداریم پشت پا بزنیم یقیناً خیلی دوام نخواهیم آورد و دیگران هم به ما پشت پا خواهند زد.

به عنوان نمونه، اگر ما نظام آموزشی دوره صفوی را در نظر بگیریم و ببینیم که چه فعالیتهایی برای ایجاد یک نظام آموزشی نسبتاً قوی به عمل آوردند آن وقت متقاعد می‌شویم که باید ادامه‌دهنده آن راه باشیم. برای نمونه، چند مورد از آن فعالیتها را نام می‌برم: ایجاد پشتوانه‌های مالی قوی به نام موقوفات برای آن نظام آموزشی، ساختن مدارس که امروزه ساختن هر کدام از آنها به لحاظ مادی حتی از طاقت مراکز اقتصادی قوی خارج است یا حداقل دشوار، و یا مثلاً از بین بردن آثار سوء خانقاهها که نه تنها مدرسه بلکه تعلیم و تفکر را مورد تهدید قرار می‌داد. این کارها کارهایی نیست که به راحتی بتوان از آنها چشم پوشید. به قول آن ظریف، مشکل از آنجایی شروع شد که دارالفنون را روبروی مدرسه مروی ساختند و بنا نشد که همان مدرسه را احیا کنند. از همان ابتدای تجدداندیشی یک نوع دشمن و رقیب برای نظام آموزشی درست کردند.

پیدایش صفویه از چند جهت برای ما ارزش دارد؛ و این ارزش به اعتبار هویت فعلی ما و به اعتبار معاصر بودن با ما، یعنی انعکاس تصویر امروز ما در گذشته، اهمیت ویژه‌ای دارد. همانطور که توجه دارید مهمترین نکته این است که ایران جدید از دوران صفویه شکل گرفت. البته کلمه ایران در متون آغاز آن دوره به چشم نمی‌خورد، ولی روشن است که روی کار آمدن صفویان آغازی است برای شکل‌گیری مستقل منطقه‌ای که زمانی مرکز تمدن شرق بوده است. از اواسط دوره صفوی کلمه ایران رایج می‌شود. از زمان شاه سلیمان به بعد در اسناد، از این منطقه به عنوان ایران یاد می‌شود. تا قبل از آن هر جایی



اسم خودش را داشت؛ مانند آذربایجان، فارس و اصفهان کلمه جامع «ایران» از این دوره مرسوم شد. البته این کلمه در ادبیات مورد استفاده بوده اما کاربرد روزمره نداشت اما کم‌کم رسمیت پیدا کرد.

به لحاظ مذهبی ما شیعه هستیم و علاوه بر این سنیهای ما نیز تمایل ویژه به تشیع دارند. آنها نه تنها علاقه به اهل بیت دارند و در مراسم عاشورا شرکت می‌کنند بلکه با برادران شیعه خود همدردی می‌کنند و در دفاع از این سرزمین با آنها بوده‌اند و هستند. سنیهای ما تفکر عقلانی را ترجیح می‌دهند و اینها به خاطر تاثیری است که از تشیع پذیرفته‌اند. محقق می‌گفت من از فرات به این طرف را شیعه می‌دانم و منظورش همین نوع تفکر آنهاست که عقلانی است و گرایش به تشیع دارد. ادله زیادی داریم که اجداد صفویان قرن هشتم مذهب تشیع یا مذهبی بین تشیع و تسنن داشته‌اند. ولی دولت صفوی به صورتی نظام‌مند یک خطوط حایلی در این محدوده جغرافیایی ایجاد کرد و آن را با آداب و رسوم خاصی شکل داد، خوشبختانه از علمای عرب هم در این زمینه استفاده کرد و برای شکل‌دهی یک فرهنگ منظم و منسجم تلاشی پیگیر صورت گرفت.

پس انصاف این است که مبنای رسمی و عمومی شدن شیعه را در این دوران بدانیم. البته انحرافات هم داشته‌اند که باید اصلاح شود ولی اصل و بنیاد امروز ما از آن دوره است. به لحاظ فرهنگی هم همینطور است. تفکر فلسفی که امروز در ما قوتی دارد دقیقاً میراث دوره صفوی است. از آن دوره ما متون پرارزشی در عرفان و فلسفه داریم. نظیر این بنیادها از طریق شیعه‌های ایرانی به هند و پاکستان و افغانستان هم راه یافته است.

بنابراین هم از حیث سیاسی و هم از حیث فرهنگی و مذهبی مبدأ و مبنای تاریخ معاصر ما دوره صفویه است. اگر این دوره را کنار بگذاریم و به عصر تجدد بیایم کار خودمان را مشکل کرده و به اعتقاد بنده کاری ضد ملی کرده‌ایم. ما می‌توانیم ذهن مردم را اصلاح کنیم و به حقیقت سوق دهیم تا این باعث شود که اعتماد مردم به مسائل سستی بیشتر شود و نه اینکه بگوییم اینها مانعی برای ترقی هستند.

#### میزگرد: پرسش و پاسخ

حجت‌الاسلام جعفریان: معاصر بودن معیار می‌خواهد و آن این است که ما کدامیک از دوره‌های تاریخی را مبدأ می‌دانیم و هویت خودمان را در آن می‌بینیم. این ارتباط با دوره ساسانی کم است و با اوایل اسلامی هم کم است ولی در صفویه بخش اعظم ستهای اصیل امروز به وجود می‌آید. با استدلال بنده انقلاب اسلامی نشان داد که آن هویت اصیل‌تر است و هشتاد درصد هویت ما از آن دوره است و تجدد بیست درصد بر ما اثر گذاشته است که از حد ظواهر فراتر نیست. اگر باید مبدأ را دوره‌ای بگیریم که هویت امروزی ما را معین می‌کند صحیح این است که دوره صفوی باشد. اگر کسی مبدأ تاریخ معاصر را تجددگرایی بگذارد کاری ضد ملی کرده یعنی هویت اصیل خودش را زیر پا گذاشته است.

دکتر عبدالحسین نوایی: من ضد ملی نیستم، ضد اسلام هم نیستم. مسلمانانم و مسلمان‌زاده ایرانی هم هستم. مملکت را هم در اشد مقدار دوست دارم و به تاریخ مملکت هم عشق می‌ورزم. اما به نظر من درست نیست که ما این جور ارزشیابی کنیم که مخالف راه سخن پیدا نکند. ایجاد چنین محافظی برای گفتن سخن است و گرنه تلقین یک نظر به آن صورت راه را بر اندیشه‌ها و سخنها می‌بندد. من از کسانی هستم که به این معتقدم. اولاً تاریخ معاصر تاج افتخاری نیست که ما بر سر یک دوره از تاریخ گذاشته باشیم؛ این وجه امتیاز است. ما اگر این قسمت را جدا کردیم نه به تاریخ مملکتان پشت کردیم و نه به تاریخ صفویه. من خودم هشت جلد کتاب در مورد تاریخ صفویه نوشتم. بنابراین من حتی گوشه‌ای از وطنم را نمی‌توانم فراموش کنم. اما این دلیل نمی‌شود که من با شما همعقیده «باشم» یا «نباشم»؟ اینجا که ما خواستیم جدا کنیم به علل مختلف است:

در این دوره از زمان همه چیز دگرگون شد: لباس ما تغییر کرد. خیابانها، غذا، رفت و آمدها، نظام آموزشی و ... همه تغییر کردند. حالا این تغییرات را می‌پسندیم یا نه، این سخنی دیگر است.

تاریخ صفویه تاریخ پرافتخاری است برای ما، چه در مسائل فرهنگی چه در مسائل سیاسی. به هیچ وجه قصد نادیده گرفتن این تاریخ نیست. ما از آن ملت‌هایی نیستیم که تاریخمان به صد یا صد و پنجاه سال برسد. ما دو سه هزار سال تاریخ داریم و در حقیقت با طرح این موضوع، صفویه دیروز ماست. ولی در دوره قاجاریه بود که به هر علتی که بفرمایید (جنگ، رفت و آمد و غیره) در تمام شؤون زندگی ما تغییر پیدا شد. یعنی به علت این دگرگونیها مبدأ را قاجار می‌گیریم. دارالفنون آمد و این ریشه‌ها را عوض کرد. ما اینها را از دارالفنون و امثال آن گرفتیم. آنچه ما گرفتیم می‌شود به اصطلاح ریز و درشت کرد. بسیاری از مسائل، مثلاً طب جدید را آیا می‌توانیم منکر شویم؟

هویت ما چیز دیگری است. ما به هویتمان افتخار می‌کنیم و آن سابقه در تاریخ دارد و یکی از مراکز این ریشه‌گذاری در فرهنگ ما صفویه است. بنابراین ما آن را گرامی می‌داریم. اما قاجاریه به این علت مبدأ است که در این دوره همه چیز ما به کلی تغییر کرد. من فقط روی تازگی آن تأکید دارم نه بهتر بودن. در هر حال مقداری از تفکرات فعلی مان و حرکتی که باعث شد سلسله چندین ساله را از بین ببریم در این دوره شکل می‌گیرد. اصول مشروطیت را که مقدمه تحولات بعدی بود در نظر بگیریم؛ این چیزی بود که قاجاریه را از دوره قبل جدا کرد. در هیچ دوره‌ای ندیدیم که مدرسه‌ای بسازند که در آن بر ضد همان بانی مدرسه مسائلی طرح شود. این دگرگونیهای مختصر، روز به روز و به تدریج و به صورت یک دگرگونی عظیم یعنی دخیل کردن مردم درآمد و سرانجام به کنار گذاشتن دستگاه استبدادی قاجاریه منجر شد. اگر ما اعتقاد به این مسائل داریم به این علت است که این فصل از تاریخ ایران دارای یک ویژگیهایی هست که در قرون گذشته نبوده و الا تاریخ ما یکپارچه است، تاریخ یک قوم است و هر قسمتی از آن مثل قسمت دیگرش عزیز و ارزنده است و ما هیچ کدام را نمی‌خواهیم از دیگری برتر بدانیم. دکتر سهراب یزدانی: ما در علوم انسانی یک رشته مفاهیم علمی داریم. این مفاهیم باعث می‌شود تا علوم انسانی پر و بال بگیرند و قدرت بیشتری پیدا کنند. بسیاری از این مفاهیم را خودمان نساختیم و از کشورهای غربی گرفتیم. به نظر من در تعریفی که آقای جعفریان دادند یک مفهوم نهفته وجود دارد و آن این است که دولت صفوی آغاز تشکیل دولت ملی در این کشور است. من با لفظ «دولت ملی» موافق نیستم و به نظر من بهتر است بگوییم دولت فراگیر ملی و این به صورت عیان نبود. به عقیده من، خود این مفهوم برگرفته از غرب است و مفهومی است که ما از پیشرفتهای علمی فرنگ اقتباس کرده‌ایم.



در علوم انسانی خودمان ما فاقد چنین عنوانی بوده‌ایم. در این تردیدی هم نیست که ما مفاهیم علمی غربی را اخذ می‌کنیم منتها بر اساس شرایط خودمان می‌توانیم آن را منعطف کنیم، به صورتی که از حالت اولیه خودش خارج نشود. گرفتن برخی مفاهیم مثل «تاریخ معاصر» و ملاکهای آن همه برگرفته از غرب است و کتمان نمی‌توانیم بکنیم. البته این مفاهیم را می‌توانیم جرح و تعدیل کنیم.

اما در مورد معنی «تاریخ معاصر»، به عقیده من نیز مبدأ تاریخ معاصر زمانی است که کل جامعه ما دگرگونی‌هایی پیدا می‌کند که به صورت جامعه امروزی درمی‌آید. ما خودمان را به آن مقطع خاص وابسته می‌دانیم و می‌توانیم آن دوره را از بخشهای گذشته خودش تفکیک کنیم. ما نمی‌توانیم مثل خربزه تاریخ را کارد بزنیم و بگوییم این بخش معاصر. خیر؛ همه اینها ریشه در گذشته دارد.

برداشت بنده این است که مواردی را که آقای جعفریان مطرح کردند صرفاً بر اساس هویت ملی و مسائل فرهنگی بود و به سایر مسائل پرداخته نشد. به دولت اشاره کردند اما به صورت جامع اشاره نشد. من مقطع تاریخ معاصر را مشروطیت می‌دانم و به اعتقاد من این بهترین انتخاب است، زیرا تمام تحولات در این نقطه صورت می‌گیرد و جامعه ایران وارد مرحله جدیدی می‌شود. اما ملاکهایی که قائل می‌شویم (چه برای قاجاریه چه برای مشروطیت) خیلی متفاوت با صفویه است، مثل این ملاکها: آیا نوع حکومت و ماهیت آن که استبدادی بود و پایه قدرت بر ایلات و عشایر استوار بود، همین دولت امروزی ماست؟ آیا دولت ما ماهیت حکومتی‌اش به مشروطه نزدیکتر است یا به صفویه؟ نهادهای حکومتی آن آیا نهادهای دوره صفوی هستند؟ آیا بوروکراسی جدید، نیروی نظامی جدید، نهادهای دیگر شباهتشان به مشروطه و قاجار بیشتر است یا صفویه؟

مورد دوم، بسیار عمده است؛ رابطه «حکومتگر» و «حکومت‌شونده» است. در بسیاری از حکومتها این رابطه در حال تغییر است و نهادها و مجموعه‌هایی به وجود می‌آید که حقوق فردی و اجتماعی را تأمین می‌کند ولی در صفویه ما با این روبرو نیستیم و حکومت مطلقه و استبدادی است. از همه مهمتر تغییراتی است که در تاریخ معاصر صورت می‌گیرد و نهادهای مدنی را تقویت می‌کند. در دوره صفویه این نهادها بسیار ضعیف‌اند. ما نمی‌توانیم به آنها اشاره کنیم و به همین علت است که برای تثبیت رابطه «حکومتگر» و «حکومت‌شونده» ما این همه به مجلس و قانون اساسی و مانند اینها اهمیت می‌دهیم. اینها در واقع نهادهای مدنی را تقویت می‌کنند، موقعیت فرد را در جامعه تثبیت می‌کنند.

مورد سوم بافت طبقات اجتماعی است. در دوره صفویه بافت طبقات اجتماعی ما

چه بود؟ ترکیب جمعیت چگونه بود؟ اکثریت جامعه کشاورز، شیان و ایلانی بود. آیا بافت جدید جامعه ما برگرفته از ادامه دوره قاجار است یا دوره صفویه؟ و همین طور مسئله طبقه حاکم یعنی «حکومتگر»، در دوره صفویه کدام طبقه حاکم بود؟ آیا غیر از این است که زمینداران بزرگ هستند که چون املاکشان حفظ می شود طبقه «حکومتگر» را تشکیل می دهند؟ آیا آن دوره از این جهت شباهتی با حکومت امروزی ما دارد؟

مورد چهارم، نهادهای اقتصادی است. در بحث امروز به هیچ وجه به مسائل اقتصادی جامعه توجه نشد. امروز نمی توانیم تاریخ را از مباحث اقتصادی جدا در نظر آوریم. من در اینجا فقط به سه مورد از نهادهای اقتصادی اشاره می کنم: یکی شیوه تولید اقتصادی است که در دوره صفویه چه بود؟ ما باید ابتدا این را بشکافیم و ببینیم به چه ترتیب بوده و اقتصاد بر چه پایه ای بوده است. مورد دوم که بسیار اهمیت دارد این است که وقتی می گوئیم دولت صفویه دولت فراگیر ملی بود باید بتوانیم اثبات کنیم که بازار فراگیر ملی در ایران به وجود آمده بود، یعنی سیستم پولی رواج داشت، مقیاسها و اوزان وجود داشت و یک بازار کلی و جامع را در ایران به وجود آورده بود؟ آیا در دوره صفویه ما اقتصاد پولی داشتیم؟ این در چه حد بود؟ آیا مسلط بود؟ تا چه درجه در اقتصاد جهانی ادغام شده بودیم؟ مردم و روشنفکران اعم از مذهبی و غیرمذهبی چه در رابطه با حکومتگر و حکومت شونده و نوع سلطه، چه درباره موقعیت خودشان در برابر اقتدار سیاسی چه نظری داشتند؟ آیا اگر مردم در دوره صفویه نظری داشتند می توانستند آن را ابراز کنند؟ در دوره مشروطیت می بینیم که مسائل مختلفی در مورد رابطه حکومتگر و حکومت شونده طرح بحث می شود، حتی در مباحث فقه حکومتی. در آن دوره فقها آمدند درباره نوع حکومت بحث کردند. آخرین ملاک، دخالت توده مردم در ایجاد حکومت است. مردم عادی با اندیشه و تفکر سیاسی خودشان در ایجاد دولت صفویه نقشی نداشتند و پیرو بودند. ولی در واقع رژی از خودشان اراده و اندیشه داشتند. در دوره مشروطیت اراده سیاسی داشتند و در نهایت این تفکر سیاسی و دخالت مردم در عرصه سیاست است که موجب می شود ملت ایران متولد شود اینها ملاکهایی است که من تصور می کنم بتوانیم در مورد آن بحث کنیم و همین ملاکها می تواند برای روشن کردن مبدأ تاریخ معاصر ضروری باشد.

**حجت الاسلام جعفریان:** در تمام این تعاریف دوره جدید مبنا قرار گرفته و پیداست که در ذهن دوستان این تغییر مهمترین رکن است. من هم عمده صحبتیم همین بود که ذهن همه مورخان متمرکز شده روی این تغییر و تحولات و به آن مبانی گذشته که در بخش غالب جامعه و در همه جا حضور دارد توجه اساسی نشده است؛ هم به لحاظ ارزشی و هم به لحاظ دینی. این سنتها هدایتگر اصولی تاریخ ماست و به آنها بی توجهی شده

است. من قبول دارم که این تحولات متأثر از تاریخ غرب است. اما حکومتی که الان هست دینی است و این حکومت در غرب سابقه ندارد و فرض بر این است که مردم این حکومت را قبول دارند. ما در غرب کسانی را پیدا نمی‌کنیم که این اندیشه را قبول کنند ولی ما پذیرفتیم. معنی این پذیرش این است که تمام ارکان سیاسی، اعم از مجلس و نهادهای مردمی، همه اینها تسلط یک قوه دینی یعنی ولایت فقیه را پذیرفته‌اند. ما در جنبش تنباکو هم مفهوم ملت را داریم اما ملت در آنجا یک مفهوم قرآنی دارد. اگر بر پایه اصول مذهبی در مفهوم همان ملتی که شما آن را مینا و ملاک می‌دانید بازنگری انجام شود برمی‌گردیم به معنای ملتی که در نهضت تنباکو مورد قبول بود. آنجا هم ملت و هم دولت مطرح است، برخورد ملت با دولتی که صرفاً سیاسی است صورت می‌گیرد.

اما در مورد بحث استبداد: من دولت صفویه را دولت مستبد نمی‌دانم. دولت صفویه ترکیبی است از قدرت دینی و سیاسی، یک حکومت شرع و یک حکومت عرف. در آن دوره بخش عمده زندگی مردم نظام قضایی است و آن هم دقیقاً در دست روحانیت است. ما آن تعریفی که شما از استبداد می‌کنید قبول نداریم. ما معتقدیم در صفویه بیشتر و در دوره قاجار کم‌رنگتر بخشی از قدرت در اختیار علما بود. حتی شاه عباس قدرتش تحت سیطره دین است. صفویه حکومتی است که ولو از ترس مردم دین را پذیرفته و تا اندازه‌ای هم به آن وفادار است. و این با تعریف استبداد جور در نمی‌آید. ما در رابطه با جمهوری اسلامی که مورد تأیید مردم است عملاً بازگشت پیدا کردیم به نظریه‌ای که شبیه به دوره صفویه است؛ البته عمیقتر و دقیقتر. آن موقع نیمی از قدرت این طرف بود و نیمی دیگر آن طرف، در انقلاب اسلامی رسید به جایی که آن پوسته قدرت سلطنت شکسته شد؛ تمامی قدرت سیاسی به دست دین افتاد و تمامی نهادهای دیگر که به نحوی متأثر از اروپاست الان در کشور ما تحت سیطره ولایت فقیه است. دنیای اسلام دوباره بازگشت پیدا می‌کند به همان دوره. امروزه در هر کشور اسلامی شاهد انتشار دهها عنوان کتاب در مورد ولایت فقیه هستیم. شما هر کتابی از متون سیاسی دوره صفویه را باز کنید می‌بینید دهها صفحه بحث درباره عدالت دارد. ممکن است این تعاریف مطابق معیارهای جدید نباشد اما روح آن دینی است. اشکال ما این است که حکومت ما وقتی پدید آمد که این اندیشه‌ها مسلط بود و این حکومت الزاماً باید براساس مفاهیم خودش دوباره مفاهیم حکومتی و سیاسی را بیافریند.

تغییراتی که شما در مورد اقتصاد و فرهنگ می‌فرمایید من منکرش نیستم ولی بر آن هویت پایدار تکیه دارم. من معتقدم هر چیز اصیلی هویت دارد. و از طرفی بنیادهای فکری ما دینی است. ما بایستی براساس بنیادهای دینی مفاهیم سیاسی جدیدی بسازیم، به طوری که دین مسلط بر این مفاهیم باشد. توصیه می‌کنم وقتی به گذشته نگاه



می‌کنیم برگردیم به دوره مذهبی که اکنون داریم آن را احیا می‌کنیم و شکل اصلاح شده‌اش را استخراج می‌کنیم. بی‌ایند تکیه نکنیم به دوره‌ای که همه تغییرات آن مال روشنفکرها بود و براساس مفاهیمی بود که در واقع خارج از چارچوب اصول مذهبی بوده است. تغییراتی که شما «تغییر» می‌دانید، اعم از مثبت یا منفی، من دایره‌اش را آنقدر وسیع نمی‌دانم. البته به هویت و ارکان وسیعش یعنی فرهنگ، مذهب و سیاست خدشه وارد کرد. انقلاب اسلامی هم شاهدهی است بر اینکه آن اصالت‌ها احیا شد.

تنظیم: حبیب‌الله اسماعیلی